هوالعلیم

تبیین اولین مرتبه از مراتب تقوا

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت تقوا و مراتب آن ـ جلسه ۱۳۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلي آله الطّيّبين الطّاهرين، و اللعنة علي أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در ادامه فرمایشاتشان به عنوان بصری فرمودند: **فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى**. قالَ‌اللهُ‌تعالی: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳؛ این مطالبی که تا بحال گفتیم اینها انسان را تازه به اوّلین درجه تقوا می‌رساند یعنی باعث می‌شود که انسان به حرکت در بیاید، آن مسیری را که در زندگی مقلّدوار طی می‌کرد و بر اساس تقلید روز را به شب، و شب را به روز می‌آورد و با اعمال و کردار مکرّر و تکراری، عمر خود را به تباهی و هوسرانی و غفلت و جهالت و گیجی و گنگی می‌گذرانید الآن تحولی در او پیدا شده است. این ملخّص کلام امام صادق علیه‌السّلام است.

با توجه به این مطالب، تازه از حالت گیجی و بیهوشی درآمده، نه اینکه به مقصد رسیده باشد. تازه از حالت منگی و وضعیت تکرار مکررات بیرون آمده، تازه فهمیده دنیا و عقبی چه خبر است، آخرت و باطن و حقیقت عالم تکوین تازه برای او روشن شده و پی برده در پسِ این ظواهری که روز و شب با آنها اشتغال دارد، در ارتباطات و رفت‌وآمدها و معاشرت‌های خودش، در زد و بستهای خودش جز این چیزی را احساس نمی‌کرد تازه فهمیده یک خبری هست اینها یک ظاهریست، ظاهر گول‌زننده و جاذبیست. ولی باطن مسئله، حقیقت مطلب، ناموس عالم خلقت، جوهره عالم تکوین مطلب دیگریست که باید از این ظاهر آن مقصد را در نظر بگیرد و دل خود را در گرو این ظاهر قرار ندهد.

اگر قصد مسافرتی دارد از دیدن اعلان‌ها و تابلوها مسیر خود را مشخص کند نه اینکه بایستد نگاه کند تابلو را متر کند، خط تابلو را ببیند، ماشین را یک کناری نگه دارد و بعد نگاه کند ببیند رنگ این تابلو چیست، خب رنگش سبز است، یک خط هم وسطش نوشته شده مقصد به فلان شهر از کجا هست به چه سمتی هست. بعد بیاید نگاه کند و ببیند حالا این تابلویی که در کنار جاده هست، جنسش از آهن است یا چوب، از چدن است از آلومینیوم است یا آلیاژ دیگریست، استحکامش چقدر است؟ کیفیت قرار گرفتن و مهندسی آن روی زمین چگونه است؟ آیا در برابر باد مقاوم است یا مقاوم نیست؟ بابا شب شد این هنوز ایستاده دارد تابلو تماشا می‌کند. این باید تا شب که می‌شود به فلان مقصد برسد اگر نرسد دیگر فرصت از دست رفته و تمام شده است. نگاه کردن به تابلوی راهنمایی، تابلویی که در جاده هست فقط برای این است که یک نگاه کنی و دیگر

نگاه دوم را نکنی، بلکه به جاده نگاه کنی! یک نگاه به این سمت تمام شد، نه اینکه ماشین را کنار نگه داری، تابلو را قد بکشی و ....

آن دفعه خدمت رفقا عرض کردم، یک دفعه ما در کتاب فروشی رفته بودیم کتاب بخریم که نگاهمان افتاد به سفر به مکه، گفتیم خب طبعاً حالا طرف رفته یک مطالبی و اسراری بدست آورده و حالاتی پیدا کرده، اینها را در کتاب می‌نویسد بسیاری افراد می‌روند مکه سفرنامه می‌نویسند ما این کتاب را گرفتیم، دیدیم تمام وقت این بنده خدا در آن چهارده روزی که در مکه بوده است به این گذشته، مسجد الحرام را وجب کرده، چند وجب طولش و عرضش است، دقیقاً این کعبه چند سانت، حتی نوشته بود که چند سانت و چند میل طول و عرض کعبه است، به جای اینکه تمام ذکر و فکرت متوجه تکبیر و تهلیل باشد، ببینید در اینجا چه کسی آمده و قدم گذاشته، فکرت را متوجه این کرده‌ای که کعبه چند سانت است و چند متر است، خب به تو چه مربوط است، مگر از تو خواسته‌اند که ببینی چند متر و چند سانت است! این فرد تمام ذهن و فکرش متوجه ظاهر است، به اندازه سر سوزنی از آنچه که نصیب بقیه می‌شود گیر این نیامده و به آن مطالب نرسیده، فقط نگاه کرده ببیند که این مناره‌ها تا کجا بالا رفته و این اشیایی که در این ساختمان‌ها مصرف شده از چه جنسی بوده است.

این مطلبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنم مطلب بسیار مهمی‌است، یکی از مطالب بسیار دقیق سلوک و حرکت انسان از عالم ظاهر به عالم باطن و از عالم اعتبار به عالم حقیقت است، این یک مثالش است. ما اگر بخواهیم زندگی خودمان را یک‌به‌یک بررسی کنیم، می‌بینیم مثل همین سفر مکه است چندان با این مطلب تفاوت ندارد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: این مطالبی را که تا بحال من به تو گفتم این مسئله عبودیت، رسیدن به حقائق، کنار گذاشتن اعتبارات و باز کردن چشم به آنچه را که افراد عادی چشمانشان بسته است، این مطلبی که انسان جایگاه خودش را در این عالم پیدا کند و توقعی را که خدای متعال از او در این عالم دارد بفهمد و موقعیت خودش را هباً منثوراً بر باد نهد، استعدادی را که خدای متعال در او قرار داده است آن استعداد را به اعمال و رفتار کودکانه مصرف نکند، تازه رسیده به اول راه و حالا باید از این به بعد حرکت کند و راه برود و باید آن مطالب را یک‌به‌یک، هر ساعت به ساعت و هر دقیقه به دقیقه پیاده کند، این است مطلب.

فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى اولین درجه تقوا عبارت است از این مسئله که انسان جایگاه خودش را پیدا بکند، تا انسان متوجه نشود کیست و چیست نمی‌تواند آن سرمایه و جوهره‌ای را که پروردگار در انسان قرار داده را به‌کار ببندد، هزار سال این‌در و آن‌در بزند نمی‌تواند آن راه و مسیری را که باید آن مسیر را طی کند و بتواند در آن مسیر قدم بگذارد، اول باید بداند چه استعدادی دارد، چه فرقی با سایر موجودات دارد و چه خصوصیتی خداوند در او قرار گذاشته است.

دائماً مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این مطلب را به افراد توصیه می‌کردند، قبل از اینکه توقعی داشته باشیم و مطلبی را بخواهیم تقاضا کنیم و نسبت به مطالب حرکتی داشته باشیم، قبل از آن باید به حقائقی که در اطراف‌ما قرار گرفته و مسائلی که در پیشاپیش ما قرار دارد و موقعیتی که در یک همچنین وضعیت برای ما وجود دارد، ما باید نسبت به این مسئله آگاه و مطّلع بشویم. کسی نمی‌تواند یک مسیری را انتخاب کند و در آن مسیر حرکت کند بدون اینکه از وضعیت آن راه خبر داشته باشد، از میزان و کمّیت مسافت اطلاع داشته باشد و از خطرات و موانعی که ممکن است برای او در این راه پیش بیاید بی‌اطلاع باشد و از طرفی نسبت به استعداد خود، وسیله نقلیه خود و امکاناتی که در اختیار دارد بی‌خبر باشد، حرکت کردن با یک همچنین وضعی بلاهت و غیر عقلائیست. لذا می‌فرمودند که بهتر است انسان قبل از اینکه پا به سلوک بگذارد و مسائلی را بخواهد توقع داشته باشد میزان همّت خود و استعداد و میزان کشش خود را در نظر بگیرد که تا چه میزان می‌تواند نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد.

خدمت رفقا عرض کردم، در سابق یک نفر پیش ایشان آمده بود البته این مطالبی را که الآن خدمتتان عرض می‌کنم با آن بحثی که امروز در نظر داشتم انجام بدهم بی‌تناسب نیست، به عنوان مقدمه شاید بشود تلقی بشود، حالا با خداست که تا چه حد موفق بشویم یا بقیه مطالب برای دفعات بعد باشد بعضی‌ها موقعیت و وضعیت خود را درست درک نمی‌کنند، آن میزان اهتمام و جدّیت خود را نسبت به مطلب درست درک نمی‌کنند، حالت انبساط موقّتی و اهتمام و حرارت حالی و غیر مستمر و حالت کشش و شوق موقت آنها را بر آن وامی‌دارد که توقع مطلبی را بکنند که بیش از این اهتمام و استعداد و کشش می‌طلبد، بیش از این رعایت، همت، کوشش و حرارت می‌طلبد. لذا بهتر است انسان همیشه موقعیت خود را ارزیابی کند، پیغمبر جمله‌ای دارند این جمله به بقیه ائمّه علیهم السّلام هم نسبت داده شده است، می‌فرمایند: تفکر ساعةٍ خیر من عبادةٍ سبعین سنه؛ یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت کردن اهمیتش در نزد پروردگار بیشتر است. خدمت رفقا عرض کردم دلیل این مسئله چیست: دلیلش این است که عبادت فقط تکرار یک افعال مکرر است، انسان عملی را انجام می‌دهد، نماز را می‌خواند، خیلی هنر داشته باشد معانی این عبارات و اذکار و آنچه که در نماز می‌گوید بداند، بالاتر از اینکه کاری انجام نمی‌دهد، خیلی هنر بکند از ورود افکار و خطورات در هنگام نماز جلوگیری کند، بالاتر از این کاری نمی‌تواند انجام دهد، خیلی هنر بکند رعایت استحباب و مسائل ظاهر و انگشتر و مسواک کردن و شانه کردن محاسن و سجاده انداختن و بر تربت نماز خواندن و تسبیحات حضرت زهرا سلام اللَه علیها را انجام دادن و اینها را انجام بدهد، امروزه که دیگر بعد از نماز به‌جای تسبیحات چیزهای دیگر می‌گویند.

یکی از کارهایی که بین ما مرسوم است این است که بعد از نماز رو می‌کنند به همدیگر و مصافحه

می‌کنند، این بدعت است! ما در نماز یک همچنین چیزی را نداریم، آنچه که در نماز است این است که پس از نماز انسان باید سجده شکر به‌جای بیاورد، مستحب است. و بعد از سجده شکر بلافاصله بدون اینکه حتی یک‌کلمه صحبت بکند، باید تسبیحات حضرت زهرا را انجام داد و تسبیحات حضرت زهرا بعد از نماز در لسان روایات در حکم تتمه نماز ذکر شده است، یعنی مثل اینکه همان حمد و تشهد ادامه پیدا می‌کند و به تسبیحات حضرت زهرا باید برسد، اگر بین نماز و بین تسبیحات کسی چیز دیگری بگوید دیگر آن تسبیحات ثواب خود را ندارد، با همان حال باید بگوید نه اینکه بلند شود یک حرف‌های دیگر بزند وقتی که تمام شد بعد از پنج دقیقه، ده دقیقه شروع کند به تسبیحات گفتن؛ یعنی خدای متعال خواسته است همان حال نماز و توجه قطع نشود و نباید قطع بشود. چطور اینکه اگر کسی در موقع نماز به سمت راست یا چپ حرکت کرد یا صحبت کرد نمازش باطل است، مگر اینکه برای کار ضرورت در حدی که از قبله منحرف نشود، فرض کنید که بچه‌ای در خطر است، می‌خواهد دست بزند به یک چیز خطرناکی، ضرری می‌خواهد متوجهش بشود، انسان به اندازه چند قدمی فقط می‌رود و او را مانع می‌شود و بعد ادامه می‌دهد، اما اگر صحبت بکند یا خنده غیر متعارف بکند، یا اینکه رو را از قبله برگرداند موجب بطلان نماز است. چرا موجب بطلان نماز است؟ خدا که بی‌خود حکم را وضع نمی‌کند. دلیلش این است که آن حال توجه که لازمه مواجه انسان است با مقام پروردگار، به واسطه افعال غیر مناسب با نماز منقطع می‌شود، وقتی منقطع شد باید نماز را دوباره بخوانند. همین‌طور راجع به تسبیحات حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها، حالا بعد از نماز رویشان را می‌کنند به این طرف، آقا قبول باشد، خب قبول باشد چیست! به تو چه مربوط است قبول باشد یا قبول نباشد؟! دست به این می‌دهند قبول باشد، دست به آن می‌دهند آقا قبول باشد، پشتشان را می‌کنند به عقب آن دو تا صف آن دورتر، تو هم بیا جلو، قبول باشد، قبول باشد چیست! ملائکه می‌فهمند این نماز قبول است یا نه، به تو چه ربطی دارد؟!

بعد از نماز بلافاصله بهتر است انسان سجده شکر به‌جای بیاورد و بعد از سجده شکر شروع کند تسبیحات را گفتن، این چیزی است که ما در روایات داریم و دستور اولیاء خدا همین است. مرحوم آقای حداد رضوان‌اللَه‌علیه به من فرمودند فلانی آن سالکی که نماز بخواند و تسبیحات حضرت زهرا را انجام ندهد نماز نخوانده است، حالا فهمیدید مسئله کجاست! آن وقت می‌گویند اینها اهل ولایت نیستند! آن سالک نماز نخوانده. اینها رسم و رسوماتی است که در میان عوام به شکل بدعت درآمده است و وظیفه عالم این است که از این موارد جلوگیری کند.

انسان نماز که می‌خواند باید توجهش به خدا باشد نه غیر خدا، تمام آنچه که غیر خداست همه را باید زیر پا بگذارد و وقتی نماز تمام شد حال نماز را ادامه بدهد و بعد از نماز صحبت نکند هر صحبتی می‌خواهد باشد، دست ندهد، احوالپرسی نکند، قبول باشد و قبول نباشد نگوید به این فرد و آن فرد. به سجده برود

تسبیحات را بگوید بعد مشغول تعقیبات بشود، تا نماز تمام می‌شود انگار دیگر غل و زنجیر را از گردن در آوردیم و رها هستیم هر چه دلمان می‌خواهد دیگر می‌گوییم، چپ و راست و بالا و پایین و یک فحش به این و یک فحش به آن. مسئله به این نحو نیست آقا!

خدا دوست ندارد انسان فقط آن حال را در موقع نماز داشته باشد، چرا در ماه مبارک رمضان آن حال توجه برای شما پیدا شد، چون موقعیت ماه مبارک رمضان اقتضاء کرده است که در یک همچنین وضعیتی حال و روحیه شما تغییر پیدا کند، حال ماه شوال که شد ما باید تمام آنها را کنار بگذاریم؟! تمام آنچه را که در ماه رمضان یافتیم همه را فراموش کنیم یا نه!؟ در ماه شوال باید ادامه بدهیم، در ماه شوال باید نگذاریم آن میهمان که در ماه رمضان در قلب و ضمیر و نفس ما جای گرفته است خداحافظی کند و بیرون برود، آن را نگه داریم، به چه نحو نگه داریم؟ آن رعایتی را که در ماه رمضان هست آن رعایت را در ماه شوال هم انجام بدهیم، از هر هفته یک روز آن را روزه بگیریم، دو روز آن را روزه بگیریم، حداقل آن را که فرمودند در ماهی سه روز را روزه داشته باشیم، توجه خود را همان‌طور که در ماه رمضان بیشتر کردیم آن توجه را بیشتر کنیم، این را می‌گویند پذیرایی از میهمان الهی. این حالی که در ماه رمضان، این حالی که در هنگام نماز برای انسان حاصل می‌شود میهمانی است که از ناحیه پروردگار به واسطه ملائکه برای ما حاصل شده است، شما آن حالی را که در موقع نماز پیدا می‌کنید از منزل خاله‌تان که نیاورده‌اید، آن توجهی که در موقع نماز می‌کنید باعث می‌شود ملائکه از عالم قدس بر وجود شما نزول پیدا کنند همان‌طور که بر وجود انبیاء نزول پیدا می‌کردند، همان‌طور که بر وجود اولیاء نزول پیدا می‌کردند؛ یعنی همان قسم که جبرائیل بر وجود پیغمبر نزول پیدا می‌کند در موقع نماز همان جبرائیل می‌آید بر وجود ما، منتهی ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، پایین‌تر، آن در موقع نماز که پیغمبر از جبرائیل هم آن مسئله‌اش بالاتر است جبرائیل کجاست! آن مثالی که زدیم نسبت به سایر انبیاء است ولی راجع به پیامبر و ائمه علیهم السّلام و همین‌طور راجع به اولیاء خاص از شیعیان امیرالمؤمنین در موقع نماز حتی ملائکه مقرب مثل جبرائیل نمی‌توانند حال آنها را درک کنند نمی‌توانند اصلًا درک کنند، اینها مال ماست. حالا مراتب پایین‌تر آن مال ما و آنهایی که دارای مراتب بالاتر هستند به تناسب حال خودشان، تا اینکه به مرتبه‌ای می‌رسد که حتی بالاترین ملائکه مقرب که نازل کننده اسماء کلیه پروردگار و صفات کلیه پروردگار در قلوب هستند، آنها از ادراک حال بنده با خدا عاجزند، پس چطور می‌توانند نزول پیدا کنند؟ چطور می‌توانند افاضه کنند؟ آنجاست که دیگر خود ملائکه از وجود این مصلّی بهره می‌گیرند، جبرائیل می‌آید بهره می‌گیرد، این مربوط به ما نیست، حالا ان‌شاءاللَه خدا قسمت کند، ما که بخیل نیستیم خدا هم که عاجز نیست:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ❊❊❊ دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

نه از خدا ناتوانی و بخل است و نه آنچه را که وعده داده‌اند اختصاص به بعضی‌ها دارد، نه، آن اختصاص

به بعضی ندارد و لکن همت می‌خواهد، همت.

در موقع نماز انسان آن حال خود را باید ادامه بدهد، بعد از نماز سرش را این طرف و آن طرف نباید بکند، همان‌طور سرش باید پایین باشد به سجده برود، سجده شکر به‌جای بیاورد، بعد بلند شود و تسبیحات حضرت زهراء سلام اللَه علیها را بگوید و بعد مدّتی بنشیند حالا یا قرآن بخواند یا به تفکر بپردازد، لازم نیست‌انسان حتماً چیزی بخواند، یک قدری تفکّر و یک قدری در خود بودن و بعد از یک مدّتی چند دقیقه‌ای، آن موقع بلند شود و برود به کارش بپردازد، آن وقت ببیند این نمازش چه اثری دارد و نمازهای دیگر چه اثر دارد.

حال شما فکر این را داشته باشید و در نظر بگیرید که اگر آنچه را که بین عوام متعارف و متداول است، آن قسم انجام بدهیم و به آن کیفیت عمل بکنیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل خواهد شد، امروز، فردا، پس فردا، هفته دیگر، یک ماه دیگر و یک سال دیگر و سال دیگر به دو سال دیگر، بعد هم می‌گویند بفرمایید، نگاه می‌کنید در خود می‌بینید هیچ تغییر نکرده‌اید، افکارمان همان افکار پنجاه سال پیش است و فرقی نکرده است، حالتمان همان حالت پنجاه سال پیش است، زمان بیست سالگی و سی سالگی، بیست و پنج سالگی تفاوت نکرده، بله، ظاهرمان عوض شده، موهای سیاه، سفید شده است، آن چهره شاداب تبدیل به شکستگی شده است، آن قدرت و توان جای خود را به ضعف و فتور گرفته، اینها حالات ظاهر، اما در حال باطن چه؟! حال باطن هیچ فرقی نکرده اگر بدتر نشده باشد، هیچ تفاوتی نکرده چرا نکرده؟ چون کارهای ما تکراری بوده، شما یک نوار را بگذارید برسد به آخر، دوباره برش گردانید از اول دوباره برسد به آخر، دوباره برش گردانید برسد به آخر، صد مرتبه، یک نماز درونش ضبط کنید، بعد این نوار را بگذارید تا آخر، این نوار چقدر به کمال می‌رسد؟ هیچ! کمالش این است که فرسوده می‌شود، از آن جِرمش کم می‌شود، صد دفعه دویست دفعه بگذارید یک دفعه پاره می‌شود، این فائده نماز خواندن جناب نوار است، جناب ضبط صوت است، آن نمازی که ما می‌خوانیم با این وضعی که می‌خوانیم درست مثل همین نوار است، هیچ تفاوتی نمی‌کند، فقط یک اسقاط تکلیف ظاهری است، همین و بس. دیگر هیچ چیز مترتب بر او نمی‌شود، عُلوّی بر مسئله نمی‌افزاید، انقطاعی به واسطه این نماز نسبت به دنیا و ماسوی‌اللَه پیدا نمی‌شود، تعلقی که نسبت به دنیا و ذخائر دنیا داریم به واسطه این نماز آن تعلّق کم نمی‌شود و اضافه بر این دل خوش به اینکه تکلیف را انجام داده‌ایم و از عهده آنچه را که پروردگار بر ما مقرر کرده برآمدیم، دلمان هم تازه خوش است و خیلی هم سر حال، ولی یک مدتی که گذشت، یک چند سالی که گذشت، همین‌که می‌بینیم دیگر مسئله دارد به آخر می‌رسد، دیگر پرونده دارد به صفحات آخر می‌رسد، عجب، آن چه شد؟ این چه دنیایی بود که ما طی کردیم! آمدیم و کودک بودیم و بزرگ بودیم و رشد پیدا کردیم و ازدواج کردیم و کار و کاسبی و بعد هم الآن داریم می‌میریم، این چه شد؟! این چه شد را از الآن به

فکرش باشیم، آن چیزیکه باید در موقع هفتاد سالگی اگر در این دوره زمانه سن انسان حالا برسد به آن موقع آن چیزیکه باید در آن موقع گفته بشود الآن باشد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید این اعمالی را که مردم دارند انجام می‌دهند تصوّر نکنند اینها در مقام تقوا قرار گرفته‌اند نه، اینها دارند یک کارهای مستمر را انجام می‌دهند، یک کارهای عادی و به یک کیفیتی که اگر انجام هم ندهند خلاف عادت است. نسبت به آنچه را که انجام می‌دهند پیگیر نیستند، دنبال نمی‌گردند، آن فرد عامه از اهل تسنن که دارد نماز می‌خواند، وقتی که می‌گوید **أشهد أن لااله‌الاالله وحده لا شریك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله**، اینکه بعد می‌گوید اللّهم صل علی محمد و آل محمد به خود فکر نمی‌کند، چرا به جای**اللّهم صل علی محمد و آل محمد**، نیامده اللّهم صل علی محمد و علی ابی‌بکر و عمر، چرا نیامده در نماز؟! چرا به جای ابوبکر و عمر و بقیه خلفاء اسم آل محمد آمده؟ نمی‌آید به این فکر کند می‌داند ولی دنبال نمی‌رود و پیگیر نیست.

تو که می‌دانی نماز از اوجب واجبات است از ضروری‌ترین ضروریات است، تا بحال با خودت فکر کردی ای برادر عامه و اهل تسنن، که چرا به‌جای اسم افرادی که بعد از پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را با آن وضعیت و کیفیت غصب کردند، چرا به‌جای آل پیغمبر اسم آنها در نماز نمی‌آید؟ به قول شما مگر آنها بهترین صحابه نیستند؟ بله دیگر! جناب ابوبکر فلان، جناب عمر فلان، جناب عثمان فلان، در مرتبه چهارم هم کرم اللّه وجه، علی کرم اللّه وجه خیلی‌خب! امیرالمؤمنین که رفت در مرتبه چهارم، آن سه نفر هم که آمدند در مرتبه اول، چرا خدا نگفته اسم اینها را در نماز بیاورید؟! چرا گفته اسم آل پیغمبر؟ آل پیغمبر هم که چه کسی بود؟ خودتان هم که می‌گویید که علی و حضرت فاطمه زهرا آنها بودند. چرا به آنچه را که در خود نماز دارید می‌گویید پیگیر نیستید، چرا به او فکر نمی‌کنید؟! مگر شافعی در این باره نمی‌گوید کسی که صلوات بر شما آل پیغمبر نفرستد مانند این است که اصلًا نماز نخوانده،[1] خب تو که یک همچنین حرفی را می‌زنی تازه باز هم شافعی بهتر از بقیه است آن وضعیتش بهتر است تو که یک همچنین حرفی را می‌زنی پس چرا در مقابل امام صادق دکان و دستگاه باز می‌کنی؟! تو که یک همچنین مطلب را می‌گویی باز هم خیلی شافعی نسبت به بقیه بهتر است، تمام آنهایی که بر علیه تشیع هستند از همین حنفی‌ها هستند، شافعی‌ها باز خیلی نسبت به مکتب اهل بیت نزدیکترند، خیلی نزدیکترند، محبت اهل بیت در پیروان شافعی بیش از سایر فرقه‌های مخالف هست

---

[1] الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الامام شافعی، ج ۲، ص ۱۳۷.

یا اهل‌بیت رسول‌الله حبکم ** فرض من‌الله فی القرآن انزله

کفاکم فی عظیم القدر انکم ** من لم یصل علیکم لا صلاة له.

شما که همچنین مطلبی را می‌گویید، چرا دنبال نمی‌آیید و پیگیر نمی‌شوید؟

آن وقت این نماز، حالا فرض بکنید افراد عادیشان و عوامشان آنها یک همچنین مطلبی را متوجه نشوند، ولی آن امام جماعت، آن عالم، آن کسی که الآن دارد این را می‌خواند، چرا نمی‌رود این قضیه را پیگیری کند؟! پس دارد به خودش هم دروغ می‌گوید، به خدا هم دارد دروغ می‌گوید، نمازی را هم که می‌خواند پس دروغ است، تمام کارهایی را که انجام می‌دهد دروغ است، آن گردش صدا و لحن و صوت و بالا و پایین بردن و زیر و زبر و اینها همه دروغ است. لذا شما به نماز آنها نگاه می‌کنید، می‌بینید نماز دارد می‌خواند ولی کدورت دارد از دهانش می‌آید بیرون، و این را هم رفقا خدمتتان بگویم این فقط اختصاص به آنها ندارد، ملاک کلی است، دلیل و علّت همیشه کلی است، من هم ممکن است همین‌طور باشم مانند من هم ممکن است همین‌طور باشد، گرچه خود را شیعه بدانیم و گرچه خود را به‌دنبال مکتب اهل بیت بدانیم.

مهم این است که در قبال آنچه که می‌گوییم ایستاده‌ایم یا نه؟ در قبال آنچه که به او باور داریم، باور را اعمال می‌کنیم یا نه؟ اگر نکنیم مثل همانیم، مگر خدمتتان عرض نکردم: بسیاری از افراد وقتی که صحبت می‌کنند از کیفیت لحن آنها و صحبت آنها انسان می‌تواند بفهمد چقدر این شخص خلوص دارد و چقدر این شخص غرض و عناد دارد. حرف از خدا می‌زند ولی خدای واژگون از زبان او بیرون می‌آید، نه خدای واقعی. خدا را وسیله برای گذراندن امور خودش قرار داده است، امام و پیغمبر را وسیله برای گذراندن امور خودش و گردش دکان خود قرار داده است. روایات امام صادق علیه‌السّلام را وسیله برای حفظ موقعیت و شخصیت خودش قرار داده است، دیگر آن روایتی که از دهان او برآید آن نور نیست، آن تبدیل به ظلمت می‌شود. عوض می‌شود واژگون می‌شود، صورت ملکوتی آن کلام تغییر پیدا می‌کند؛ ایراد از امام صادق نیست، اشکال از امام نیست، کلام امام وحی است کلام امام نور محض است، کلام امام حقیقت مطلق است، مطلق. تنها کلامی‌که حقیقت مطلق است و تا روز قیامت به اندازه سر سوزنی از علو شأن و ارتفاع موقعیت و مقام و عظمت مفاهیم او کم نمی‌شود فقط کلام امام علیه‌السّلام است، فقط امام معصوم علیه‌السّلام است که کلام او نور محض است.

در هر جا ما باید کلام او را فقط تابلو قرار بدهیم، وقتی کلام امام سجاد است نوبت به کلام بنده نمی‌رسد، آقای فلان بالای منبر این حرف را زد، خب این حرف را زد که زد! آقای فلان اینجا این را گفت. بنده یک همچنین کلام گفتم، شما باید این حرف من را در خانه‌هایتان بزنید، نخیر! بزنید خلاف کردید، اگر آن مطلب مورد نظر شما از میان روایات اهل بیت علیهم السّلام باشد و ما نگوییم به اهل بیت خیانت کردیم، به اهل بیت خیانت کردیم، چرا؟ چون ما دنبال مکتب اهل بیت هستیم، نه شما دنبال بنده، اگر دنبال من باشید همه مشرکید. اگر شما که الآن دارید به مطالب من گوش می‌دهید و این مسائل را در نظر می‌گیرید بخواهید کلام مرا به عنوان لوح و به عنوان یک مطلب مهم بخواهید در منزلتان در دفترتان و در محل کارتان بزنید، اگر این کار را بکنید به

ائمه علیه‌السّلام خیانت کردید، چرا؟ چون حرفی را که من می‌زنم اگر در آن صدق باشد مال آنهاست مال من نیست، من هم مثل شما اگر مثل شما باشیم اگر کلام مال من نیست، چرا فخرش را من بفروشم بر سر شما؟! چرا افتخارش را من بخواهم بکنم، این نمک‌نشناسی نیست؟ این نمک به حرامی نیست؟

شیعه باید که باشد؟ شیعه باید بداند که تابع کیست و در چه مکتبی دارد حرکت می‌کند و حقیقت را از مجاز تشخیص بدهد، اعتبار را از واقع باید تشخیص بدهد. من و امثال ما همه اعتباریم، همه افراد در دنیا همه اعتبارند، همه ما گذرا هستیم یک روز می‌آییم یک روز می‌رویم، خاک هم می‌ریزند فراموش می‌کنند، تا هفت می‌آید و دو تا هم فاتحه می‌خوانند بعد هم خداحافظ شما، تمام شد. آنکه باقی می‌ماند و مرگ و حیات ندارد، امام رضاست، امام سجاد، امام مجتبی، امام زمان است، اینها هستند که مرگ و حیات ندارند، ما یک روز می‌آییم و یک روز می‌رویم، خیلی بخواهیم هنر بکنیم حالا ادعائاً یک اسمی از تشیع بر خود بگذاریم و خودمان را دنبال آنها بخواهیم قلمداد بکنیم و همین‌طور بیاییم پایین در مرتبه بعد اگر انسان به یک بزرگی منتسب باشد متوجه باشد که یک وقتی آن ولی نعمت‌های خود را فراموش نکند، فراموش نکند که در کجا بوده و این مطالب از کجا آمده، در مقام تظاهر این نکات را در نظر بگیرد. بزرگان، آنهایی که زحماتی را کشیدند و از این دنیا رفتند، انسان خدایی نکرده نباید آن مسائل را از یاد ببرد و الّا به همان کفران نعمت دچار می‌شود، تفاوتی نمی‌کند.

امام علیه‌السّلام می‌خواهد بفرماید: ای عنوان این مطالبی را که تا به حال به تو گفتیم یک مقداری فهمت و درکت بالا رفت، یک مقداری فهمیدی عالم و دنیا دست چه کسی است. متوجه شدی که آن سرنوشتی که برای بقیه هست برای توی عنوان هم پیش خواهد آمد. به قول معروف این شتری است یک روز در خانه ما هم می‌خوابد. اینها را همه ما فهمیدیم، خب حالا که فهمیدیم، همین‌طور دست روی دست بگذاریم و خیلی خب، بسیار خب، نه! فَهَذَا أوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَی، این تازه اول درجه تقواست.

اگر در نظر رفقا باشد عرض کردم که تقوا مراتبی دارد، در میان عوام مصطلح است که تقوا را مساوی با زهد می‌دانند، کسی که متقی است یعنی کسی که زاهد است. البته ممکن است انسان به یک استعارات و به یک تعابیری، تلمیحاتی بتواند مصادیقی از تقوا را برای زاهد حالا آن زاهد کیست بماند، آن روشن خواهد شد پیدا بکند. شخص متّقی یعنی شخص زاهد، کسی که زهد دارد. زهد یعنی چه؟ یعنی کسی که تعلّق به دنیا ندارد، نسبت به دنیا بی‌تفاوت است، آن اهتمامی که بقیه دارند در کارهای خودشان در امور روزمره خودشان در مسائل دنیوی، آن اهتمام در این شخص نیست. حالا ببینیم این تعبیر و اصطلاحی که برای تقوا هست، واقعاً همین‌طور است یا اینکه تقوا ممکن است دارای معنا و مفهوم بالاتری باشد.

آنچه را که ما تشخیص می‌دهیم و از ظاهر افراد می‌فهمیم و به عبارت دیگر به یک تشخیص عامیانه ما

بسنده می‌کنیم این است که: هر کسی که نسبت به مسائل دنیوی بی‌تفاوت باشد یا کم توجه باشد، لباسش لباس نامنظمی باشد، لباس تمیزی نباشد، مثلًا حالا یک لباسی بپوشد که ده سال هم پوشیده، پانزده سال هم پوشیده، حالا کثیف هم باشد عیب ندارد، دیگر از بالا و پایینش هم هرچه رفت بالا و آمد پائین آنها هم که دیگر جزئش است وقتی که قرار باشد که منطق منطق عامیانه باشد، دیگر اینها هم جزء زهد به حساب می‌آید کسی که لباسش کثیف باشد، کسی که فرض بکنید کفشش یک متر جلوتر از خودش حرکت بکند، کسی که در غذا و در کیفیت شرب و اینها به غذاهای بی‌توجه رغبت داشته باشد، مثلًا فرض کنید نان و پنیر بخورد، نان و سیب زمینی و یا نان و پیاز بخورد و امثال ذلک. کسی که فرض بکنید منزلش یک منزلی باشد محقر و خیلی بسیط؛ این فرد در میان عوام به فرد زاهد اطلاق می‌شود، می‌گویند این زاهد است نسبت به مسائل دنیوی بی‌توجه است، نسبت به امور دنیا بی‌رغبت است، ولی واقعا مطلب همین طور است؟

چه بسا ممکن است آن فردی که به یک همچنین اموری اشتغال دارد توان رسیدن به بالاتر را ندارد اگر داشته باشد می‌رود. قدرت ندارد! نسبت به بعضی از مسائل بی‌توجه است؛ چون اصلا توانش را ندارد. نسبت به لباس بی‌توجه است؛ چون اصلا از نظر نظافت و از نظر فرهنگ نظیف بودن یک همچنین فرهنگی ندارد.

خیلی‌ها هستند و این هم یک مطلبی است که باید به آن دقت کرد، در اسلام به نظافت چقدر تأکید شده است، چقدر واقعا به این نظافت تأکید شده! حالا ما اصلا نظافت را یک امر غیر عبادی تلقی می‌کنیم. اگر آن کسی فرض بکنیم که ده ماه لباسش را نشسته باشد آن فرد یک فردی است که زاهد است. گرچه سایر افراد متأذّی و ناراحت بشوند از او! افرادی که می‌آیند در مجالس عمومی شرکت می‌کنند باید اینها خودشان را نظیف کرده باشند، عطر بزنند لباس مناسب باید بپوشند. در روایت داریم از رسول خدا که فرمود اذیتی را که به واسطه بوی لباس کسی نصیب برادران مؤمن می‌شود ملائکه او را لعنت می‌کنند. این چه مسجد آمدنی است که باعث اذیت افراد دیگر بشود! اگر یک همچنین فردی بخواهد در یک مجلسی شرکت بکند که مجلس، مجلس کذائی است، با این لباس می‌رود با این کیفیت می‌رود؟!

خود رسول خدا یک سوم درآمد خود را صرف عطر می‌کردند یعنی یک سوم، خیلی بالا است! رقم بالایی است، حالا چه داشتند چه نداشتند. یک سوم درآمد مصارف پیغمبر صرف عطر می‌شد. وقتی که در کوچه‌ها عبور می‌کردند از بوی عطر بدن پیغمبر تا چند متر همین طور افراد احساس می‌کردند که پیغمبر از اینجا گذشته است و می‌گفتند این عطر، عطر پیغمبر است و این نه اینکه جنبه ملکوتی نفس خود پیغمبر بود حالا آن یک مطلب دیگری است، ولی همین عطر ظاهر!

به کدام یک از این مسائل ما توجه می‌کنیم؟! در حالتی که اینها را ما زهد می‌دانیم، آن کسی که به خودش نرسد و به هر کیفیتی بخواهد باشد و مؤمنین هم از دست او متأذّی بشوند این می‌شود فرد زاهد، نخیر! باید

انسان عطر استعمال کند، البته زن اگر از منزل بیرون می‌آید نباید عطر استعمال کند، اگر در موقعیتی قرار می‌گیرد که ممکن است مرد از کنار او بگذرد استعمال عطر اشکال دارد. بله، او هم باید در مجالس عطر استعمال کند آن هم باید در همه محافل، منتهی لازم نیست برای این که از محلی بگذرد که مرد در آنها باشد. اگر در ماشین بنشیند، ماشین محرمی باشد و اینها اشکالی ندارد، ولی وقتی که عبور می‌کند از مکانی، آنجا نباید عطر استعمال کند و وقتی که وارد منزل می‌شود اشکالی ندارد. این را فرض کنید که ما زهد می‌دانیم، در حالتی که زهد این نیست ممکن است که شخص فرهنگ غلطی داشته باشد، فرهنگ او فرهنگ باطلی باشد، یا اینکه نسبت به این مسئله بی‌توجه است و یا اینکه این فرد که رغبت ندارد نسبت به مسائلی که افراد دیگر به او رغبت دارند به خاطر اینکه توانش را ندارد. من این شعر از دوران کوچکی یادم می‌آید، پنج شش سالگی من این شعر را حدوداً حفظ کردم وقتی که با مرحوم آقا می‌رفتیم این طرف و آن‌طرف، در تاکسی، گاهی اوقات این شعر بود:

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبریست *** ورنه هرگبری به پیری می‌شود پرهیزکار

بعضی‌ها که نمی‌توانند به این مسائل بپردازند چون نمی‌توانند، توانش را ندارند، نه اینکه زاهد است، زاهد کجا بود؟ اگر گیرش بیاید هزارتایش هم بله! نمی‌تواند بیچاره از عهده یکی هم برنمی‌آید! اینکه زهد نیست، یا آن کسی که فرض بکنید در مثلًا غذای فلان می‌خورد و این حرفها حالا اگر بخواهد یک خرده غذای سنگین بخورد شب روی دلش می‌ماند، مجبور است نان و پنیر، نان و سیب زمینی یا نان و عدس بخورد. همین‌طور می‌ایستد و نگاه می‌کند و حسرت که الآن دارند غذاهای لذیذ در قبالش در سفره است، آن وقت مردم می‌گویند ای عجب این به به این چه خلوصی دارد، نان و پنیر می‌خورد، نان و پنیر و سبزی می‌خورد. خود بنده خدمت رفقا عرض نکردم؟! خود بنده در بسیاری از اوقات واقعاً میل به غذا ندارم، برای خود شما هم اتفاق افتاده، من نان و پنیر و سبزی را بر هر غذای دیگری ترجیح می‌دهم، حالا بنده زاهد شدم، نه اصلًا میل ندارم.

یکی از مصادیق زهدی که به غلط در میان جامعه و در میان عوام، این‌گونه افراد به زهد و به اعراض از دنیا هستند به‌واسطه نبود وسائل و آلات و قدرت و توانی است که این شخص از آن وسائط استفاده کند، منتهی از آنجایی که ما عقلمان فقط در چشم و گوش ما هست و غیر از چشم و گوش چیز دیگری را نمی‌فهمیم، وقتی که نگاه می‌کنیم می‌بینیم یک نفر در سر سفره نشسته فلان چیز را می‌خورد و غیر آن را نمی‌خورد می‌گوییم این آدم زاهدی است، حالا این روی چه داعی این کار را کرده ما که خبر نداریم، برای چه این کار را کرده، ما اطلاع نداریم. وقتی ببینیم یک نفر یک لباس می‌پوشد، می‌گوییم این آدم زاهدی است، لباس مندرس می‌پوشد، می‌گوییم آدم زاهدی است، به وضعیت سر خودش نمی‌رسد، می‌بینیم این آدم زاهدی است. هر روز پیغمبر وقتی که از منزل می‌خواستند خارج شوند موهای خودشان را شانه می‌کردند و محاسنشان را شانه می‌کردند،

عائشه نقل می‌کند می‌گوید ندیدم رسول خدا از منزل خارج شود بدون اینکه جلوی آئینه موهای سر و موهای لحیه و محاسن خود را حضرت شانه نکند، می‌گفت ندیدم یک مورد حتی پیغمبر این‌طور خارج شود. رهبران ما این‌طوری هستند؛ آن وقت حالا انسان با هر سر و وضعی و به هر کیفیتی و بگوید این هم زهد است، نه آقاجان، این زهد نیست، این شلختگی است! این زهد نیست، این هردم بیلی بودن است، این بی‌تفاوت به ملاک‌ها و ارزش‌های اخلاقی بودن است، آن کسی که می‌آید با هر لباس و با هر جوراب و هر وضعیتی موجب اذیت دیگران می‌شود این آدم آدم نفهمی است! این آدم آدم زاهد نیست، این بیخود می‌کند در مسجد بیاید و بقیه را اذیت بکند! این برخلاف سنّت پیغمبر الآن دارد کار حرام انجام می‌دهد که در مسجد و حسینیه و امثال ذلک دارد می‌رود، نه، این غلط است، این فرهنگ فرهنگ غلط است، این فرهنگ فرهنگ افراد اوباش و افراد بی‌نزاکت و بی‌اهتمام نسبت به ارزشهاست، این یک مطلب است.

مطلب دوم اینکه این مطلب یک مقداری بالاتر است و دقیق‌تر نسبت به زهد و او این است، انسان وقتی که در یک حالی قرار می‌گیرد و در یک موقعیتی قرار می‌گیرد نفس او آن حال و آن موقعیت را برای خود می‌پسندد، منظور از رسیدن به لذات دنیا چیست؟ اینکه انسان لذت ببرد، منظور و مقصود از اینکه انسان غذای مناسب بخورد، از غذاهای لذیذ استفاده بکند، آن احساس نفسانی است، احساس شهوت نفسانی است که در استفاده از غذاهای لذیذ و اینها برای انسان پیدا می‌شود، غیر از اینکه چیزی نیست. اگر انسان فرض کنید که‌یک غذای گران قیمتی که بیست هزار تومان قیمتش هست بخورد و از نقطه نظر ذائقه هیچ فرقی با نان و پنیر نکند، خب می‌گوید چرا بروم بیست هزار تومان بدهم، می‌روم دویست تومان می‌دهم، یک سیر پنیر می‌گیرم با یک مقداری نان و سبزی. آنچه که الآن باعث می‌شود این نوع مسائل مطرح باشد، بخاطر همان احساس شهوانی در اکل است در مأکل و در کیفیت، مسئله این است. یا اینکه آن کسی که فرض بکنید که بهترین لباس را می‌پوشد، لباس گران قیمتی که دویست هزار تومان، سیصد هزار تومان قیمت آن است و می‌آید بیرون، برای چه این کار را انجام می‌دهد؟ بخاطر اینکه مردم ببینند، حالا اگر فرض کنید که در بیابان است بدون لباس هم راه می‌افتد، کسی نیست که بیاید ببیند. آن احساس لذتی که برای این پوشش اینها را خدمتتان عرض می‌کنم تا اینکه به کلام امیرالمؤمنین می‌خواهیم برسیم راجع به این قضیه رفقا متوجه بشوند که منظور حضرت چیست؟ آن کسی که با این پوشش از منزل خارج می‌شود برای اینکه این ببیند به به عجب لباس شیکی پوشیده! آن ببیند و بگوید ببین چه تیپی دارد! آن ببیند به به عجب! حالا اگر فرض بکنید که یکی آمد بیرون در خیابان دید هیچکس نیست می‌گوید: مگر من چه آدم احمقی بودم. فرض کنید که یک روز تعطیل است، آیا دیدید شده کسی در روز تعطیل که هیچکس در خیابان نیست و در رفت‌وآمد نیست بلند شود بهترین لباسش را بپوشد؟ بیاید بیرون چه کسی می‌بیند؟ کبوترها بیایند تماشا کنند! گنجشک‌ها بیایند ببینند! نه، پس این لذت می‌شود

یک لذت نفسانی. به من نگاه کنید، ببینید من چه لباسی دارم، می‌رود در مجلس به من نگاه کنید ببینید چه سر و وضعی دارم، در خیابان هر کسی را دیدیم زبان حال افراد را بدانیم دیگر در درونش چه خبر است؟ در نفسش، فکرش و قلبش چه می‌گذرد.

آن زمان سابق مرحوم آقا وقتی که بعضی را در این ماشین‌های کذایی می‌دیدند ماشین‌هایی بود خدا قسمت کسی نکند می‌فرمودند: إلی جهنم و بئس المصیر وقتی نگاه می‌کردند به حال آن کسی که در این ماشین نشسته و آن صورت برزخی آنها می‌دیدند ما که نمی‌دیدم وقتی که می‌دیدند به به نشسته منظورم همان زمان سابق است وقتی که نشسته یک نگاهی به بیرون می‌کند، اینها همه‌اش چیست؟! به! به! به! خوب رفتی، خیلی جایت گرم است، خیلی جای خوبی داری گرم نرم خیلی عالی، می‌فرمودند: إلی جهنم و بئس المصیر همچنین آدم بدنش می‌لرزید. خدا یک وقت به سر ما نیاورد، خدا یک وقت این مسائل را برای ما پیش نیاورد، عجیب است، خیلی عجیب است چطور شیطان می‌آید؟ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ ... الأنفال، ٤٨ اعمال ما را برای جلوه می‌دهد، کارهای ما را، حرکات ما را، مرکب‌های ما را، سوار شدن‌های ما را، پیاده شدن‌های ما را، صف کشیدن‌ها، بفرمایید آقا اینها را می‌آید برای ما جلوه می‌دهد.

حالا اگر انسان بیاید بیرون و ببیند که هیچ کسی نگاهش نمی‌کند می‌رود لباسش را عوض می‌کند و با یک پیراهن و شلوار می‌آید بیرون، با یک لباس ساده بیرون می‌آید، خیلی برایش اهمیت ندارد یا اینکه فرض کنید می‌رود مثلًا فلان باغ را تهیه می‌کند، تمام اینها برای چیست؟ آن حالت درونی و آن حالت ارضاء نفسانی و لذتی را که انسان آن لذات را احساس می‌کند داعی و علت برای این مسائل این است.

حالا همین وضع، ممکن است تغییر پیدا کند؛ یعنی نفس انسان در یک وضعیتی باشد که اصلًا کیفش، لذتش به این باشد که لباس او لباس خوب نباشد، اگر یک وقت لباس خوب بپوشد ناراحت است، این مسئله که خدمتتان می‌خواهم بگویم باید توجّه کنید تا اینکه آن کلامی که پیغمبر به حضرت زهرا سلام اللَه علیهما فرمودند: این پرده را عوض کن پرده دیگر بیاور، بدانیم آن در کجاست و این را که من الآن می‌خواهم بگویم در کجاست، چه جاهایی با همدیگر مختلف است و فرق دارد.

انسان در یک وضعیتی قرار می‌گیرد که اصلًا از خوردن غذای خوب ناراحت است، گاهی اتفاق می‌افتد، چطور؟ مثلًا شما در یک جمعی هستید، می‌بینید افراد همه اشتیاق دارند به یک نوع غذا و .... شما خودتان را در میان آن جمع یک حالتی به خود می‌دهید یک پوششی انسان دور خودش قرار می‌دهد، خودش را در آن پوشش محصور می‌کند و وقتی که در آن پوشش محصور شد از میان افراد جدا می‌شود و با دید دیگری نسبت به آن جمع و اجتماع نگاه می‌کند خود را از دیگران بالاتر می‌بیند لذا عارش می‌آید که با آنها همرنگ بشود و یک‌رنگ بشود و در جماعت آنها شرکت کند؛ کنار سفره می‌نشیند فقط پنیر و نان می‌خورد، می‌گویند نه من

میل ندارم من به این چیزها میل ندارم. در حالی که اگر این جماعت نبودند از اول سفره تا آخر سفره را درو کرده بود، چرا این کار را می‌کند؟ چونجلوی اینهاست. پس این لذت نفسانی است. این هیچ تفاوتی نمی‌کند هیچ، و صد هزار بار بدتر از آن وقتی است که انسان بیاید و به غذای لذیذ روی بیاورد؛ آن جنبه‌اش فقط یک جنبه حیوانی دارد و پایین‌تر از مرتبه انسانی است، اما این جنبه‌اش جنبه نفسانی دارد این واویلا است، آن وقتی که انسان در کنار بقیه بنشیند و ببیند همه به او نگاه می‌کنند و فقط این یک سیب زمینی برداشت و خورد یا یک چغندر برداشت و خورد آن موقع آن لذتی را که می‌برد از هزار طاووس و قرقاول خوردن به پای این نمی‌رسد.

اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم من بودم یک نفر بود در زمان خود مرحوم آقا، این یک وضعیتی داشت و وقتی که از مرحوم آقا فاصله گرفت در یک افکاری افتاد، در یک انحرافاتی قرار گرفت از جمله در دام شیطان واقع شد و شیطان به صورت امام علیه‌السّلام برای او تجلی کرد؛ شیطان را می‌دید خیال می‌کرد امام علیه‌السّلام را دیده است، مطالب را از او می‌شنید خیال می‌کرد دستورالعمل‌ها از ناحیه حضرت آمده، این را به خود من می‌گفت. از جمله کارهایی که او کرده بود این بود: وقتی که بر سر یک سفره می‌نشینی از آن سفره نخور آن سفره بر تو حرام است! غذای تو غذای خاص است که باید از اعلا مراتب علیین از آن درجات بیاید! این غذاها برایت حرام است، آن وقت می‌آمد منزل مرحوم آقا با اینکه یک اقتراب خیلی نزدیک نسبی با مرحوم آقا داشت سفره پهن می‌شد سفره ولی خدا در منزل پهن می‌شد این سفره بر او حرام است! عجب آدم احمقی‌بود. می‌رفت گوشه و کنار می‌نشست، همه می‌خوردند و این نگاه می‌کرد و وقتی به او نگاه می‌کردی می‌دیدی در چه عالمی از کیف و لذت این الآن دارد غوطه می‌خورد! که در یک چنین وضعیتی است آن هم سفره یک همچنین عالمی، یک همچنین فردی با این خصوصیات و با این موقعیت و حتی این مُجاز نیست که از این سفره بخورد، نه از سفره افراد عادی، افراد عادی که به جای خود. اینکه در منزل یک همچنین شخصی بیاید و حتی این سفره برای او حرام است یک لذت نفسانی در او به وجود می‌آورد همچنین از آن بالا که اصلا نمی‌شد او را پایین آورد، ملاحظه کرده‌اید موشک‌ها چنان با سرعت بالا می‌روند، او می‌رفت بالا که از این موشک‌ها هم بالاتر، همین طور کنار می‌نشست و کیف می‌کرد که دارد نگاه می‌کند.

البته نمی‌دانم یک دفعه گفتم این قضیه را و سر به سرش هم گذاشتیم و کار به جایی رسید، یک وقت در یک قضیه‌ای مرحوم آقا وقتی که در یک جلسه‌ای بودند من را فرستادند، گفتند برو ایشان را دعوت کن مشروط به اینکه اگر می‌آیند اینجا از غذا و میوه اینجا بخورند خیلی صریح. این بازی‌ها اینجا نیست، امام زمان توست، شیطان است هر کسی هست در خانه خودت، اینجا حساب دارد. کدام امام زمان می‌آید و می‌گوید در حضور مردم مؤمن یک همچنین غلط کاری‌ها و مزخرفاتی را انسان بیاید انجام بدهد! کدام امام زمان می‌گوید این غذا حرام است بر شما ولی برای ولی خدا حلال است! این رسم و فرهنگ اسلامی است که وقتی که

صاحب منزل یک غذایی تهیه کرده و یک زحمتی کشیده فرد بیاید همین‌طور کنار سفره بنشیند و همین طور نگاه کند و بعد هم بقیه بردارند بخورند، این درست است؟ این کدام فرهنگ است، این فرهنگ فرهنگ حیوانات است نه فرهنگ یک انسان، فرهنگ یک شخصی که شخصیت دارد وخداوند به او عقل و وجدان داده است اگر تو یک همچنین سفره‌ای در خانه‌ات بیاندازی من بیایم خوشت می‌آید! اگر زنت این همه زحمت کشیده باشد و این همه رنج برده باشد برای اینکه مهمان که می‌آید از این دست رنجش استفاده کند انسان بیاید آنجا بنشیند و فقط نان و پنیر بخورد خدا را خوش می‌آید؟ خلاف است این کارها، انسان باید تعقل داشته باشد فرهنگ باید داشته باشد، انسانیت باید داشته باشد باید به شخصیت افراد احترام بگذارد، به آن زحمتی که آن زن، مرد وخادم کشیده احترام باید بگذارد، اینها نفوسی هستند که در اینجا رنج بردند حالا بنده بیایم بگویم نه این برای من بد است نمی‌خورم خب از اول بگو. این را من نمی‌خورم ما رفتیم پیش این فرد بعد از یک مقداری مقدمه و صحبت و اینها گفتیم که یک همچنین پیغامی هست ... ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ العنکبوت، ۱۸ خلاصه اگر می‌خواهید بیایید آنجا باید به این نحو باشد، آقا یک مرتبه دیدیم ایشان رفتند در فکر و با اعلی حضرت امام زمان جنی خودشان رابطه برقرار کردند، رنگش تغییر پیدا کرد، یک دفعه سرش را بلند کرد و گفت نخیر اجازه نمی‌دهند، گفتم عجب! گفتم هیچ تبصره‌ای درونش نیست؟! استثنائی، قانونی حضرت نفرمودند؟ یک خرده این طرف و آن طرف شد و با ما هم دیگر نمی‌توانست ...، گفت نه نمی‌توانم. گفتم حالا نمی‌توانی به حضرت بگوئی این یکی را اجازه بدهد، هرچی می‌خواهد بگوید این یک جا را خلاصه، یک خنده‌ای به زور کرد و گفت نه نمی‌توانم، گفتم پس لطفا تشریف نیاورید.

... *** عِرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

ببینید دور افتادن از منبع انسان را به کجاها می‌کشاند به جاهایی می‌کشاند که انسان اصول اولیه انسانی را زیر پا می‌گذارد، اصول اولیه معاشرت را و فرهنگی را که پیغمبر فرمودند آن مهمانی که وارد منزل می‌شود خیرات و برکات را با خودش می‌آورد و وقتی که از منزل خارج می‌شود با خودش شر و بدی‌ها و ضررها را از خودش خارج می‌کند تبدیل به ضد فرهنگ می‌شود. کلام امام علیه‌السّلام، امیرالمؤمنین را دعوت کرده بودند برای منزلشان، حضرت فرمودند می‌آیم در منزلتان به شرط این دو چیز، یکی اینکه خودت را به زحمت نیاندازی، دوم اینکه از بیرون چیزی نگیری آنچه که هست بیاوری، سومی را هم در واقع شوخی کردند گفتند هر چه که هست از ما پنهانش نکنی، هرچه هست بیاورید، دیگر حالا یک خورده یک مزاحی هم بود، چون حضرت مزاح هم خیلی می‌کردند، اصلًا امیرالمؤمنین به مزاح معروف بودند. هرچه هست هم از ما پنهانش نکن در آن صندوق خانه و آنها بردار بیاور، این رفتار امیرالمؤمنین بود با اصحاب و تعلیم به ما.

حالا ما بلند شویم برویم سر یک سفره بنشینیم و مؤمنین آمدند این قسم عمل بکنیم، این چه رسم است؟

آن امام زمان توی سرت بخورد، آن امام زمان نیست آن شیطان است و بعد مرحوم آقا پیغام دادند آن کسی را که تو امام زمان می‌دانی و از او داری اطاعت می‌کنی او شیطان است. روزی نیاید که بگویی بزرگان دیدند و مطلب را برای ما فاش نکردند، ولی چه سود که بزرگان رفتند و هنوز در دام شیطان گرفتار، خدا می‌داند کار به کجا می‌کشد. برای چه؟ سفره را پهن کردند گفتند بیا بنشین، چرا می‌گویی نه، چرا انسان بخل کند؟! وقتی که خدا نعمت را گذاشته چرا انسان سرپیچی کند وقتی که مفت و مجان در اختیار انسان قرار دادند، انسان به این طرف بزند به آن طرف بزند، لیت، لعل، شاید، باید، اگر، امروز و فردا و به همین کیفیت بگذرد این حالت حالتی است که باعث می‌شود انسان نسبت به مسائل دنیا زهد بورزد، یعنی بی‌تفاوت باشد. این حالت حالت نفسانی است و حالت شیطانی، درست شد!

این همان مطلبی است که خدمت رفقا عرض کردم هزار بار شنائتش و زشتی و قباهتش بیشتر است از اینکه انسان بخواهد در آن مرتبه قبل باشد در آن مرتبه قبل، مرتبه افراد خام است افراد عوامند، افرادی هستند که خیلی توجه ندارند نمی‌خواهند حالا توجه هم پیدا بکنند ولی این مرتبه مرتبه‌ایست که خود نفس می‌آید و لذات برای او دیگر به نحو دیگری خواهد شد. آن لذت حسی، زبانی، لمسی، بویایی و شنوایی برای او تبدیل به لذت برزخی می‌شود گرچه خود این لذات جنبه برزخی دارد و جنبه مادی ندارد ولی بالاخره به واسطه است، به واسطه حس است که انسان به آن لذات برزخی می‌رسد، اما این لذت، لذت بلا واسطه است؛ بلا واسطه نفس در برزخ، منتهی برزخ ظلمانی نه برزخ نورانی، در لذت برزخی گرفتار می‌شود آن وقت دیگر چه کسی می‌تواند انسان را در بیآورد! آن وقت دیگر در اینجا اگر بهترین غذا را جلوی انسان بگذارند انسان اصلا نگاه نمی‌کند، کیف می‌کند که گرسنه است، لذت می‌برد و وقتی که به زور دو قاشق در دهان انسان غذا بریزند از اینکه دیگر گرسنه نیست انگار کوه را برسرش خراب کردند. این علامتش است. خب تو که گرسنه نیستی، به زور هم فرض کنید که غذا بریزند ... بعضی‌ها هستند که معده‌شان، مریشان ناراحتی دارد و با همین این لوله‌ها غذا می‌ریزند درمعده‌شان، خب این هم غذا بریزند همین که احساس سیری بکند، این فرد که دیگر گرسنه نیست، اصلا او را از بین می‌برد، بیایند یک لباس تمیزی بر او بپوشانند اینی که الآن لباسش عوض شده و آن قیافه شش در چهارش جلوی همه مشارٌ بالبنان هست و با آن وضعیت غیر طبیعی و غیر متعارفش یک لباس عادی پوشیده است.

مرحوم آقا گاهی بعضی افراد را می‌دیدند! می‌فرمودند برو لباست را عوض کن و می‌فهمیدند قضیه کجاست، می‌دیدند بعضی از افراد محاسنشان را دراز کردند برو نصفش را بزن و این دراز کردن محاسن رو حساب است نه برای خدا، گفتند برو بزن، می‌دیدند وضعیتشان نسبت به بعضی از مسائل حالا دیگر خب خیلی مطالب هست می‌گویند برو این کار را بکن، چرا؟ چون نفس از آن حد اعتدال خودش خارج شده است، آن

جنبه روحانی و نورانی اعمال برای او تبدیل به جنبه ظلمانی شده و جنبه ظلمانی برای او نورانی شده، می‌خواهند این را عوض کنند و برگردانند. این شخص در یک همچنین وضعیتی برای او این مسئله است.

یک شخصی بود در همان زمان سابق یکی از دوستان می‌گفت از اهل علم بود وقتی در خیابان با او ملاقات کرده بود گفت شنیدم شما فلان موقعیت و پست را پیدا کردید، یک مرتبه شخص ناراحت شد، آقا مگر من به شما چه کردم که شما یک همچنین تهمتی را دارید به من می‌زنید، مگر من چه بدی به شما کرده‌ام! گذشت یک ماه، دوماه، سه ماه، بعد از چند ماه دیگر همین شخص در همان وضعیتی که او را نسبت به خودش اتهام می‌دید به همان جا رسید و نه تنها به آنجا رسید، خب آن یک چیز معمولی و عادی بود و برای خیلی‌ها هم مستحسن است، ولی صحبت‌هایی که در یک همچنین موقعیتی می‌کرد صحبت‌هایی بود که از شأن یک فرد عادی هم پایین‌تر بود، چه شد؟ اینکه قبلا اتهام بود، چه شد یک مرتبه صد و هشتاد درجه این اتهام عوض شد و تبدیل به یک کار مستحسن شد و بلکه ضروری شد و حتی از دیگران هم جلو افتادی، در حرف‌ها و در مسائل و در پیشنهادها و در مطالبی که گفته می‌شد جلوتر افتادی، مطالبی که حتی دیگران هم نمی‌گویند حالا باید افراد از شما بشنوند، چرا؟ چون او در آن موقعیت هنوز خودش را نیافته بود، این مطلبی که بیان کردم برای این است، حالتی داشت که احساس می‌کرد در یک همچنین حالتی اگر او هم مثل بقیه و سایر افراد باشد مردم نسبت به او فلان نظر را دارند خودش را دور می‌دید اما وقتی ورق برمی‌گردد و با یک وسائل و وسائطی یک همچنین زمینه‌ای فراهم می‌شود و آن شخص در یک همچنین زمینه‌ای قرار می‌گیرد حالش برمی‌گردد، معلوم می‌شود حال آن موقعش مجاز بوده نه حقیقیت، مقطعی بوده نه واقع، تخیلی بوده نه حقیقت، تخیلی بوده خیال می‌کرده نسبت به این مقام و موقعیت چشم ندارد، خیال می‌کرده نسبت به این مسائلی که دیگران نسبت به آنها کوشا و پر اهتمام و پر حرارت هستند، نسبت به آنها تمایل ندارد بلکه تمایل برعکس دارد، اما وقتی که با یک زمینه‌هایی قرار می‌گیرد پا را جلوتر می‌گذارد و بقیه که به گردش نمی‌رسند، صبر کن! کجا داری می‌روی بگذار رفقایت هم برسند! تو که هشت ماه پیش که آن‌طور می‌گفتی. چه شد، ملاک‌ها عوض شد، بله ملاک‌ها عوض شد! آسمان و زمین تغییر نکرد، آنچه که در درون بود ظاهر شد و مشخص شد واقعی در کار نبوده، مشخص شد حقیقتی در پی کار نبوده، خیال بوده، نفسش در آن موقع نسبت به این مسئله این حالت را داشته، حالت تهاجمی، نفور و انکار داشته اما وقتی که موقعیت عوض می‌شود نفس خودش را با موقعیت جدید چکار می‌کند؟ هماهنگ می‌کند حالا دیگر اینجا بستگی دارد که این نفسش چقدر می‌تواند در این بین جولان بدهد می‌بینیم نه، دیگران هم پشت سرش گذاشته دارد می‌رود اصلا، با حرکت صوت و حرکت نور همین‌طور دارد می‌رود جلو، این یک مسئله‌ای است که وقت گذشته و ما آن مقدماتی که گفتیم برای رسیدن به اینجا بود.

ان‌شاءاللَه رفقا راجع به این مسئله فکر کنند مطالبی که در این به نظر می‌آید اینها را مرور کنند و مهم این

است که همان طوری که گفتم ما خودمان را بیابیم و ببینیم، حالا در جلسه بعد انشاءاللَه خدمت رفقا به طور وضوح راجع به این قضیه مطالبی را بیان خواهم کرد که چه ملاک‌هایی را ما به دست بیاوریم تا اینکه خودمان را نزدیک کنیم، شاید به آن مرتبه واقع صد در صد نرسیم به هر مقداری که می‌توانیم، افکار خودمان را یک دگراندیشی در آن بکنیم، موقعیت خودمان را بدانیم، آیا موقعیتی است که خودمان پسندیدیم برای خودمان یا نه، جریان امور این موقعیت را برای ما پیش آورده و اگر این موقعیت عوض بشود چه حالی پیدا می‌کنیم و چه عکس العملی از ما نسبت به وضعیت جدید سر می‌زند، انشاءاللَه این مطالب را به حول و قوه خدا برای جلسه آینده بیان می‌کنیم.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد